



درآمد

اشراف و احاطه بر مسائل اقتصادی و اجتماعی در کنار کارآمدی‌های علمی و دینی، از شهید صدوقی مدبری بسیار کارآمد و رهگشا ساخته بود و لذا یزد در حالی که از لحاظ تأثیرگذاری بر روند انقلاب، یکی از پیشروترین مناطق ایران بود، هرگز دچار آسیب‌های ناشی از تعطیلی‌ها و اعتصابات نایجا نشد.
 در این گفتگو شیوه‌های مدیرانه شهید صدوقی در عرصه‌های اقتصادی به نیکی تحلیل شده است.

«شهید صدوقی و سازندگی» در گفت‌وگو با مهندس محمدعلی وحدتی

با مدیریت ایشان، یزد همیشه فعال بود...

عده‌ای از وابستگان رژیم شاه از جمله هویدا و نصیری و ولیان را زندانی کرده بود. وقتی مردم به زندان‌ها حمله کردند، عده‌ای از اینها از جمله ولیان موفق شدند فرار کنند، ولی بعضی‌ها که چهره‌شان شناخته شده بود، از جمله تیمسار نصیری، نتوانستند از دست مردم فرار کنند و تلویزیون این صحنه‌ها را نشان داد. من به دفتر شهید صدوقی رفتم که این مطلب را اطلاع بدهم و دیدم که رئیس شهربانی و رئیس ژاندارمری و مسئولین نظامی که در آن زمان تنها نیروهای نظامی شهر بودند، با لباس فرم آمده‌اند که اعلام همبستگی و همراهی کنند. چون جلسه رسمی بود، من حرفی نزد، ولی به آقای راشد گفتم که چنین صحنه‌ای را در تلویزیون دیده‌ام، ایشان هم این خبر را با صدای بلند گفتند و این افرادی که آمده بودند خیلی جا خوردند که شرایط به این شکل تغییر کرده.

یادم هست بعد از اعلام همبستگی آنها، یکی از دوستان که گمانم آقای مهندس دوست حسینی بودند، گفتند: «آقایان آمده و از روی صداقت یا غیر از آن، اعلام همبستگی کرده‌اند. ما برای اینکه میزان صداقتشان را بفهمیم، برویم و برای کمیته انتظامات از آنها درخواست اسلحه کنیم.» قرار شد گروهی متشکل از حجت‌الاسلام صدوقی که الان امام جمعه یزد هستند، مهندس دوست حسینی، گمانم آقای دستمالچی و بنده با دو تا ماشین به شهربانی برویم. رئیس ژاندارمری هم آمد. وقتی که این خواسته‌مان را مطرح کردیم، رئیس ژاندارمری جدی و محکم مخالفت کرد و گفت که اسلحه تحویل ماست و مسئولیم و آن را تحویل کسی نمی‌دهیم، ولی رئیس شهربانی آدم موجه‌تری بود و البته طبیعتاً مردد بود. او اعلام همبستگی کرده، اما تیزهوشی شهید صدوقی را حساب نکرده بود. او گفت: «تفنگ‌های ما همگی قدیمی و ام‌یک هستند و تفنگ‌های جدید از قبیل ۳ و ۳.۵ یوزی در اختیار ژاندارمری است.» به‌رحال نهایتاً قبول کردند و تعدادی تفنگ ام‌یک و چند مسلسل یوزی و کلت را تحویل ما داد که ما آنها به منزل آیت‌الله صدوقی بردیم. در اولین شب پیروزی انقلاب که در شهر شایع شد که تعدادی از ساواکی‌های مسلح از کرمان آمده‌اند و مردم با نگرانی به دروازه قرآن یزد رفتند، خاطریم هست که ما گروهی شدیم و با همین اسلحه‌ها به دروازه قرآن رفتیم و همین مسلح بودن ما به مردم قوت قلب داد که شرایط طوری هست که جای نگرانی نیست.

این مدیریت بحران حقیقتاً در هیچ جای کشور به چشم نمی‌خورد.

همین طور است. مدیریت و قدرت نظارت بالای شهید صدوقی موجب شد که تقریباً هیچ اسلحه‌ای به دست عوامل ضد انقلاب نیفتاد و همه چیز تحت کنترل بود و کسی نتوانست سوءاستفاده

را که همگی جوان بودیم، مسئول این کار و به راحتی به همه ما اعتماد کردند و این کمیته را تشکیل دادیم و همین پایه‌ای شد که بعد از پیروزی انقلاب به کمیته انقلاب اسلامی تبدیل شد. اوایل بدون اسلحه و با امکانات بسیار جزئی انتظامات شهر را به عهده گرفتیم.

در مورد انحلال ساواک یزد نکته‌ای را به یاد دارید؟

در جریان انقلاب به ساواک یزد حمله شد و مردم، بخشی از آنجا را آتش زدند و همه امکانات و مدارکشان را کلاً به شهربانی منتقل کردند و همین هم موجب شد که مدارک ساواک یزد سالم بماند و بعد از انقلاب امکان دسترسی به همه این مدارک پیدا شود و بسیاری از آنها بی‌آنکه آسیبی ببینند، مورد استفاده قرار بگیرند و کسانی که با ساواک ارتباط داشتند و از مردم به ساواک گزارش داده بودند، با استناد به آن مدارک شناسائی شدند. می‌شود گفت که تقریباً سالم‌ترین مدارک ساواک در یزد بود.

از جریان تحویل اسلحه‌های شهربانی به شهید صدوقی هم

آقای مهندس ترکان می‌گفتند: «بزرگانی که به جبهه می‌آمدند اعلام حمایت می‌کردند و گفتند می‌رویم تهران و تلاش می‌کنیم، ولی معمولاً تهران که می‌رفتند گرفتاری پیش می‌آمد و مشکلات ما از خاطرشان می‌رفت. فقط شهید صدوقی بودند که همین که مشکلاتمان را گفتیم، گفتند: «چه می‌خواهید و چه باید کرد؟» گفتیم: «اگر این مقدار پول داشته باشیم، مسائلمان حل می‌شود.» گفتند: «چقدر؟» من یک عددی را گفتم. ایشان بلافاصله گفتند: «بروید از ماشین صندوقچه مرا بیاورید.» و همان جا پول را شمرند و تحویل دادند.

نکاتی را ذکر کنید.

در جریان مبارزات انقلابی، وضعیت به‌گونه‌ای بود که از جاهای مختلف می‌آمدند و با انقلاب اعلام پشتیبانی می‌کردند. بسیاری از دستگاه‌ها در حمایت از انقلاب اعلامیه دادند. اواخر رژیم شاه بود که در تلویزیون دیدم که عده‌ای از مردم تهران به زندان‌های سیاسی حمله کردند. در این ایام، رژیم برای آرام کردن مردم،

کی و کجا با شهید صدوقی آشنا شدید؟

در زمان انقلاب تازه فارغ‌التحصیل شده و در یزد مشغول کار بودم و از طریق دوستانی که با شهید صدوقی ارتباط نزدیکی داشتم با ایشان ارتباط پیدا کردم. بسا اوج گرفتن انقلاب این ارتباطات بیشتر شد و بعد از انقلاب هم به شکل‌های مختلف ادامه پیدا کرد. البته من از کودکی ایشان را می‌شناختم که در مسجد حظه‌ای می‌شناختم که نماز می‌خواندند، اما تا نزدیکی‌های انقلاب، آشنایی خیلی نزدیکی با ایشان نداشتم و ارتباطم مثل همه مردم بود، منتهی در جریان انقلاب اتفاقاتی افتاد که این سعادت را پیدا کردم که در خدمت ایشان باشم. فکر می‌کنم شروع قضیه هم از اینجا بود که در شیراز جشن هنری برگزار شد که گمانم آخری بود. من در شیراز دانشجوی مهندسی بودم، به اتفاق آقای مهندس دوست حسینی که از نوجوانی با شهید صدوقی ارتباط نزدیکی داشتند، خدمت آقای صدوقی رسیدیم و از ایشان درخواست کردیم که برای علمای شیراز نامه‌ای بنویسند و خطرات جشن هنر را یادآوری کنند تا این کارشان موجب شود که علمای شیراز در برابر جشن هنر موضع‌گیری کنند و باعث تعطیلی جشن هنر شوند. ایشان نظر خیلی جالبی داشتند که برای دانشجویانی که از شیراز آمده بودند بسیار غیرمنتظره بود. به ما گفتند: «بروید و متنی را که فکر می‌کنید مناسب هست، تهیه کنید و بیاورید تا من امضا کنم و برای آقایان ببرید.» بچه‌ها این انتظار را نداشتند، به همین دلیل چون آمادگی نداشتیم، مهلت خواستیم و رفتیم و مطلب را تهیه کردیم و بعد آوردیم و ایشان هم تقریباً بدون تغییر امضا کردند که خیلی برایمان جالب بود. این اعلامیه منشأ اثراتی شد و بعداً شهید آیت‌الله دستغیب سخنرانی مفصلی علیه جشن هنر کردند و حاصلش این شد که آن سال جشن هنر دیگر برگزار نشد.

این خاطره نشان می‌دهد که شهید صدوقی به جوانان تا چه حد اعتقاد و اعتماد داشتند. آیا از ارتباط ایشان با جوانان، مصادیق دیگری هم به یادتان هست؟

در جریان انقلاب، مراکز انتظامی یعنی شهربانی و ژاندارمری که مسئولیت حفظ جان و مال مردم را داشتند، تقریباً تعطیل بودند و اگر هم کسی به کلاتری‌ها مراجعه می‌کرد، می‌گفتند چون آقای صدوقی مسئول شهر هستند، به ایشان مراجعه کنید. یعنی می‌خواستند مسائل سخت را به ایشان احاله و خودشان از زیر بار مسئولیت، شانه خالی کنند، همین امر موجب شد که ایشان به فکر بیفتند که مجموعه‌ای را به نام کمیته انتظامات درست کنند. البته چنین کمیته‌ای در جریان تظاهرات تشکیل شده بود، ولی ایشان برای کنترل اوضاع شهر هم تصمیم به ایجاد کمیته‌ای گرفتند و بنده و آقای مهندس دوست حسینی و عده‌ای از دوستان



قابل حل نبود، از جمله تهیه مواد اولیه که یک مورد تهیه مواد برای کارخانجات ریسندگی بود و شهید صدوقی از تهران افرادی چون نماینده رئیس جمهور یا وزیر بازرگانی را برای حضور در این شورا دعوت می کردند و در این جلسات مهم، خود شهید صدوقی هم حضور داشتند و بسیار جدی مسائل را پیگیری می کردند و این را جزو کارهای بسیار ضروری خود می دانستند. همین امر موجب شد که در نزد تقریباً هیچ واحد صنعتی ای تعطیل نشد. تعطیلی واحدهای صنعتی برای گروه های چپ فرصتی را ایجاد می کرد و سوء استفاده می کردند. به همین دلیل فضا برای این گروه ها در نزد آماده نشد و قبل از اینکه گروه های چپ بتوانند تصمیم بگیرند که مدبری ضد انقلاب است و باید کنار گذاشته شود، با بررسی و تصمیم شورای صنایع، مسائل حل می شد و این جور مستمسک ها به دست کسی داده نمی شد. برداشت خود من این است که چنین شیوه ای منحصر به شخص شهید صدوقی بود و در واحدهای صنعتی آرامش خاصی برقرار بود، چون کارگران و کارمندان می دانستند که اگر مشکلی پیش بیاید، شورای صنایع، تحت نظارت شهید صدوقی، فوراً به آن مشکل رسیدگی خواهد کرد. زمانی هم که ایشان احساس کردند مسائل روی خلعت افتاده، مسئولیت ها را واگذار و به نظارتی کلی بسنده می کردند.

مهم ترین ویژگی مدیریت شهید صدوقی این بود که همه، این مدیریت را به شکلی طبیعی پذیرفته بودند. مثلاً اگر مدیر یک واحد صنعتی به هر دلیلی نباید به کارش ادامه می داد، وضعیت او در این شورای صنایع بررسی و بحث و نتیجه گیری و مدیر جدیدی پیشنهاد می شد و شهید صدوقی هم می پذیرفتند و جریان امور به شکلی طبیعی پیش می رفت. به دلیل اشراف و اطلاع وسیع شهید صدوقی نسبت به همه اقشار و ادارات و صنایع و نیز به دلیل دلسوزی های پدرانه و مدبرانه شان، تصمیم گیری هایشان به شکلی طبیعی مورد قبول قرار می گرفت و اگر مثلاً به استاندار یا مسئولی توصیه می کردند و یا حتی تذکر می دادند، آن فرد به عنوان دخالت تلقی نمی کرد، بلکه آن را توصیه پدرانه تلقی می کردند. البته گاهی هم که تذکر جدی می دادند، طرف مقابل معمولاً خودش میدان را خالی می کرد و یادم هست که یکی از استاندارها شبانه فرار کرد و طبیعی هم بود.

از موضع گیری های شهید صدوقی نسبت به دولت موقت، بنی صدر و گروه ها چه خاطراتی دارید؟

من نوعاً در جلساتی که این گونه مباحث مطرح می شدند، حضور نداشتم و دیگران در این مورد اطلاعات بیشتری دارند. ایشان نسبت به همه شناخت و با آنها ارتباطات وسیع داشتند. یادم هست که قبل از پیروزی انقلاب مرحوم مهندس بازرگان و مرحوم دکتر سحابی به یزد و برای مشورت نزد ایشان آمده بودند، بعد از انقلاب هم همین طور، ولی ایشان کلاً نسبت به دولت موقت نظر مساعدی نداشتند و با بنی صدر که کاملاً مخالف بودند و وقتی بنی صدر می خواست در یزد دفتر همکاری های مردم و رئیس جمهور را به راه بیندازد، تقریباً در یزد هیچ اقدامی نتوانستند بکنند. در مورد مجاهدین خلق هم لاقلاً یک جلسه را حضور

بسیار در تداوم پیروزی انقلاب مؤثر بود و اگر نبود، شاید بسیاری از پیشسروهای انقلابی صورت نمی گرفت. مسجد حظیره بسیار به استانداری سابق یزد و نیز شهربانی و ژاندارمری نزدیک بود، به طوری که بلندگوهای مسجد مشرف بر آنها بود. کار زیبایی که شهید صدوقی کرده بودند این بود که هر شب بعد از نماز برای مستمعین که اغلب جوان ها بودند، خیلی بی پروا صحبت می کردند. در آن موقع یزد استانداری داشت به نام دکتر رهنوردی که وزنه بردار بود و هالتر می زد. شهید صدوقی بالای منبر تحقیرش کردند که: «فلائی افتخار می کند که روزی ۲۰ کیلو شیر می خورد و ۱۰۰ کیلو وزنه برمی دارد. صد رحمت به گاو که ۲۰ کیلو شیر می دهد و ۱۰۰ کیلو بار می برد!» چنین مطالبه ای هم مردم را به خنده می انداخت و طرف هم تحقیر می شد و جسارت و جرئت هم در جوان ها ایجاد می شد.

از شیوه های ایشان پس از انقلاب هم نکاتی را بیان کنید.

می دانید که یزد یک شهر صنعتی است و به نسبت جمعیتش واحدهای صنعتی زیادی دارد. یکی از معضلاتی که بلافاصله بعد از انقلاب پیش آمد این بود که مدیران بسیاری از صنایع آنها را رها کردند، در تهیه مواد اولیه مشکلاتی پیش آمد و بسیاری

قرار بود فرانسوی ها در یزد نیروگاه بزنند، منتهی به دلیل مسائل انقلاب در اواخر سال ۵۶ تصمیم گرفتند بروند. قرار بود نیروگاه تا تابستان سال بعد تمام شود که اگر نمی شد دچار زحمت می شدیم. موضوع را به شهید صدوقی گفتیم. ایشان گفتند: «متنی از قول من بنویسید که ما از شما مراقبت می کنیم و هیچ خطری متوجه شما نیست و کارتان را ادامه بدهید.»

از کارگران، گرفتار شدند و بسیاری از واحدهای صنعتی تعطیل شوند. فکر می کنم این ابتکار فقط منحصر به شهید صدوقی بود و در یزد اجرا شد و آن تشکیل شورای صنایع بود. مرحوم شهید صدوقی قبل از انقلاب هم برخلاف بعضی از آقایان روحانیون، ارتباطات بسیار گسترده اجتماعی داشتند، بنابراین دقیقاً بر اوضاع اشراف داشتند و متوجه مسائل بودند، به همین دلیل بعد از انقلاب با علم بر اینکه ادامه فعالیت های اقتصادی و صنعتی در یزد بسیار امر مهمی است، شورای صنایع را تشکیل دادند. اعضای این شورا مدیر کل صنایع، مدیر کل بازرگانی، مدیران چند بانک استان به انتخاب ایشان بودند. من هم مدتی دبیر آن شورا بودم. کار این شورا این بود که به طور هفتگی جلساتی را تشکیل می داد و به مشکلات صنایع رسیدگی می کرد. بخشی از این مشکلات در داخل شورا قابل حل بودند. بعضی از مشکلات در داخل استان

بکند. در میدان بعثت (سید مصطفی خمینی فعلی) یک کلابتری بود و در یکی از راه پیمانی ها، عده ای مردم را تحریک کردند که به این کلابتری حمله کنند و اسلحه هایشان را بگیرند. طبیعی است که ماموران کلابتری هم مقاومت می کردند و این اجازه را نمی دادند. در آن روز آیت الله صدوقی در یزد حضور نداشتند و گمانم برای استقبال از امام به تهران رفته بودند. مهندس دوست حسینی روی نگرینی رفتند و گمانم بعد از ایشان هم آقای مناقب، داماد شهید صدوقی اعلام کردند که خیالتان راحت باشد. این اسلحه ها جانی نمی رود و نیروهای انتظامی اعلام همبستگی کرده اند و به مردم اطمینان دادند که از جمله نیروهای انتظامی مصون هستند و به دلیل مدیریت بالای شهید صدوقی و اشرافی که بر مسائل داشتند، بسیاری از اتفاقات که در شهرهای دیگر با حوادث سنگین همراه بود، در یزد با آرامش طی شد.

از کمک های ایشان به جبهه ها و رزمندگان نیز مطالبی را بیان کنید.

شهید صدوقی بسیار بلند نظر و بلند همت بودند. آقای مهندس ترکان که الان معاون وزارت نفت هستند، از زمانی که استاندار ایلام بودند، خاطره ای را نقل می کردند. یک بار با گروهی برای بازدید مناطق جنگی رفته بودیم آنجا و شب را منزل ایشان بودیم. ایشان تعریف می کرد از بزرگانی که اینجا آمدند، از شهید صدوقی خاطره خوبی دارم. به هر یک از این بزرگان که مشکلاتمان را گفتیم، اعلام حمایت کردند و گفتند می رویم تهران و تلاش می کنیم، ولی معمولاً تهران که می رفتند گرفتاری پیش می آمد و مشکلات ما از خاطر شان می رفت و فقط شهید صدوقی بودند که همین که مشکلاتمان را گفتیم، گفتند: «چنه می خواهید و چه باید کرد؟» گفتیم: «اگر این مقدار پول داشته باشیم، مسائلمان حل می شود.» گفتند: «چقدر؟» من یک عددی را گفتم. ایشان بلافاصله گفتند: «بروید از ماشین مجری را بیاورید.» صندوقچه ای داشتند و آوردند و زیبایی مسئله در این بود که حتی چک هم ندادند که فردای آن روز برویم بگیریم. کسی که همراه ایشان بود، همان جا پول را شمرد و تحویل داد و خیلی کیف کردیم. این بلند همتی و روحیه توکل بسیار بالای ایشان موجب می شد که حتی اگر وضع مالی خودشان هم خوب نبود، در دادن قول و کمک کردن هیچ ابایی نداشتند.

از نقش والای ایشان در امور اجتماعی و کمک رسانی ها چه خاطره ای دارید؟

ایشان اصولاً به حل مسائل اجتماعی و مشکلات مردم، بسیار علاقمند بودند و در حل تمام مشکلات اقتصادی و اجتماعی مردم، به شکل جدی مشارکت می کردند. در جریان زلزله طیس به شکلی بسیار جدی وارد شدند و کمک کردند. اساساً در منطقه جنوب شرق اگر حادثه ای پیش می آمد، ایشان با کمک مردم یزد، مشکلات را حل می کردند، به طوری که در تمام مناطق جنوب شرق، مسئولین هر وقت با مشکل جدی روبرو می شدند، به سراغ ایشان می آمدند. این روحیه بلند نظری و کمکشان بعد از انقلاب بسیار گره گشا شد، چون همه ایشان را می شناختند. یادم هست اوایل انقلاب، استاندار سیستان و بلوچستان آقای اشجری بود و به محض اینکه مشکلی پیدا می کرد، به یزد و خدمت شهید صدوقی می آمد و ایشان هم کمک های بسیار بزرگی می کردند. می دانید که سیستان و بلوچستان هم به دلیل زمینه های قومی و مذهبی، مستعد ایجاد آشوب هائی چون کردستان و آذربایجان غربی بود. به اعتقاد من اگر چنین حوادثی در آنجا پیش نیامد، تا حد زیادی به همین روحیه و مدیریت پدرانه شهید صدوقی مربوط می شد. منطقه جنوب شرق احساس می کرد که کسی هست که از دل و جان در پی رفع مشکلات آنهاست و همین مسئله باعث شد که مردم یزد و نیز مناطق جنوب شرق از نفوذ و دسترسی گروه های ضد انقلاب تا حد زیادی مصون ماندند و حتی مشکلاتی که در خوزستان هم به وجود آمد، در این مناطق دیده نشد. من اعتقاد عمیق دارم که شاید اگر در مناطق دیگر کشور هم، مدیریت مدبرانه و دلسوزانه ای چون شهید صدوقی اعمال می شد، شاید بسیاری از مسائل پیش نمی آمدند. روحیه مردم داری و تلاش برای حل مسائل مردم و کمک رسانی به آنها، فضائی را ایجاد کرده بود که بسیاری از بحران ها و تشنجات اجتماعی خود به خود پیش نمی آمدند.

از حادثه ۱۰ فروردین یزد چه خاطره ای دارید؟

من هم مثل بقیه مردم یزد در آن مراسم بودم. می دانید که آن مراسم به عنوان چهلم شهدای تبریز برگزار شد که در چهلم شهدای قم تظاهرات کرده بودند. همین برگزار کردن چهلم ها

منافقین از ایشان کینه داشتند. یادمان هست در یکی از سخنرانی‌های ایشان گفته بودند منافقین مثل کک هستند! کک موجود حقیر و کوچکی است، ولی به شدت آزاردهنده است. استفاده از این تعبیر خیلی آنها را تحقیر کرد و واقعا هم آنها نشان دادند که همین‌طور هستند.

داشتم که اینها آمدند و گفتند که ما مورد تائید امام هستیم. شهید صدوقی گفتند امام که سرشمان شلوغ است و نمی‌شود با ایشان تماس گرفت، ولی حتی اگر آقای طالقانی هم شما را تائید کنند، من کمکتان می‌کنم. آقای دکتر شیرازی و افرادی چون ایشان بودند که گفتند ما از طیف مسلمان مجاهدین هستیم و مورد تائید امام و می‌خواهیم در یزد فعالیت کنیم که این حرف را زدند و گفتند از همین جا به آقای طالقانی زنگ بزنید. گفتند شماره‌شان را نداریم. آقای صدوقی گفتند من دارم و دستور دادم که شماره را بگیرند، ولی آنها طفره رفتند. می‌دانستند که این جور نیست و اینها این طور وانمود می‌کنند و دادند همان جا آنها را خلع سلاح کردند. مجاهدین خلق قبل از انقلاب دو گروه شدند. یک عده چپ بودند که از بچه‌های گروه دوم عده‌ای را شهید کردند، مثل شهید شریف واقعی، یادمان هست که در همان روزهای اول پیروزی انقلاب، مجاهدین از مادر رضائی‌ها دعوت کردند که برای سخنرانی به یزد بیایند. شهید صدوقی گفتند از خانم‌ها دعوت کنید به مسجد حظیره بیایند و ایشان هم برای ایشان سخنرانی کند، ولی اینها از همان ابتدا بنا را بر این گذاشته بودند که تشنج ایجاد کنند، او را بزدند در یک مدرسه و بعد هم حسینه و عنوان کردند که آقای صدوقی به ما اجازه و امکانات نداده‌اند. من آن روز در انستیتیوی تکنولوژی درس می‌دادم. بچه‌ها گفتند چون مادر رضایی‌ها می‌خواهد سخنرانی کند، ما می‌خواهیم برویم و عده‌ای هم به مجاهدین گرایش پیدا کرده بودند. من کمی برای بچه‌ها صحبت کردم و به اتفاق رفیقیم به جلسه سخنرانی. من مجری را می‌شناختم و در عملیات مرصاد هم جزو مجاهدینی بودم که به ایران حمله کردند و کشته شدند. فتوت نامی بود. در آنجا از مردم عذرخواهی کرد که حسینه کوچک است و ما می‌خواستیم جای وسیع‌تری بگیریم که همه مردم بیایند، ولی به ما اجازه ندادند و قضیه را به آقای صدوقی ربط داد. من دو سه بار دست بلند کردم که جواب بدهم که اجازه ندادند. اینها با زرنگی به مسجد نیامدند، چون می‌خواستند از همان ابتدا جو ضد روحانیت و ضد آقای صدوقی را ایجاد کنند. بچه‌ها که شاهد بودند که من چند بار دست بلند کردم که حرف بزنم و اجازه ندادند، مانند که بپرسند چرا این کار را کردند. من به آقای فتوت گفتم: «چرا اجازه ندادی؟» گفت: «شما شلوغ می‌کردید.» گفتم: «من شلوغ نکردم، فقط دستم را بلند کردم که بگویم.» گفت: «من با شما نبودم و با نفر پشت سر شما بودم.» در حالی که پشت سر من کسی نبود. بچه‌ها دیدند که ایشان که از سران مجاهدین بود، به صراحت جلوی روی خودشان دروغ گفت و اینها یک مقدار بدبین شدند و بعدها هم مسائلی پیش آمد که بدبین‌تر شدند. کمیته که تشکیل شد، مجاهدین آمدند که جایی را در اختیار ما قرار بدهید که نمایشگاهی از عکس شهدایمان تشکیل بدهیم. قرار شد تالار شهر را به آنها بدهند. بعد گفتند به ما اسلحه هم بدهید، چون ممکن است ساواکی‌های سابق به ما حمله کنند. چند تا بچه‌های کمیته را به عنوان محافظ فرستادیم. ده پانزده روز نمایشگاه اینها که تمام شد، تالار شهر را تخلیه نکردند. یکی دو بار تذکر داده شد و اعتنا نکردند. در نهایت قرار شد بچه‌های کمیته که مسلح بودند، برگردند. به محض اینکه بچه‌ها برگشتند، اینها با پشتیبانی تهران و با عنوان جنبش ملی مجاهدین اعلامیه دادند که کمیته، ما را خلع سلاح کرد. وقتی اینها دو سه تا از این حرکت‌ها را انجام دادند جوان‌ها متوجه شدند که اینها در رفتارشان صداقت ندارند و این خیلی کمک کرد که یزد آلوده نشد، و گرنه زمینه‌اش در جوان‌ها فراهم بود. اولاً آن برخورد زیرکانه شهید صدوقی که قطعاً اینها را می‌شناختند، ولی آن طور

منوط کردند به تائید مرحوم طالقانی. حتی یادمان هست که ایشان گفتند اگر آقای طالقانی شما را تائید کنند، من علم شما را روی شانه‌ام می‌گذارم و با این حرکت‌ها دستشان رو شد و مهلتی برای نفوذ در جوان‌ها پیدا نکردند و یزد از این بابت صدمه بسیار کمی دید، در حالی که جوانان سایر شهرها چه از نظر گرایش به مجاهدین و چه از نظر ترورهای که علیه دیگران کردند، بسیار صدمه دیدند. اشراف و حضور پدرانه شهید صدوقی باعث شد که اساساً برخی از مشکلات پیش نیایند. حتی یادمان هست که بنی‌صدر می‌خواست برای ایراد سخنرانی به یزد بیاید و تا ۱۰۰ کیلومتری یزد هم آمد، ولی به دلیل موضع‌گیری شهید صدوقی جرئت نکرد به یزد بیاید. این موقعی بود که بنی‌صدر در روز ۱۴ اسفند در دانشگاه تهران سخنرانی و اختلافات زیادی را ایجاد کرد و اگر به یزد می‌آمد، اغتشاش ایجاد می‌شد. البته قبلاً آمده بود، ولی بعد از ۱۴ اسفند که اختلافات بارز شده بودند، شهید صدوقی این اجازه را به او ندادند.

آیا از ارتباط شهید منتظر قائم و شهید صدوقی خاطره‌ای دارید؟

من عضو شورای فرماندهی کمیته بودم. بعد هم که قرار شد تبدیل به سپاه شود، من هم در دور اول بودم. شهید محمد منتظر قائم هم فرمانده سپاه یزد و عضو شورای پنج نفره فرماندهی بود. من بیشتر کارهای اداری را انجام می‌دادم. پدر شهید منتظر قائم بازاری بود و در مسجد شهید صدوقی در غیاب ایشان، امام جماعت می‌شد. یادمان هست که شهید صدوقی یک بار تعمداً با تأخیر رفتند و به ایشان اقتدا کردند تا مردم پذیرش بالاتری داشته باشند و لذا شهید منتظر قائم هم از لحاظ ارتباط نزدیک پدرش با شهید صدوقی و هم چون خودش فرمانده سپاه بود، با ایشان ارتباط داشت.

از شهادت شهید صدوقی چگونه باخبر شدید؟

من متأسفانه آن روز در یزد نبودم و در یکی از روستاهای نزدیک یزد بودم و بعد خبردار شدم، بنابراین در مورد آن اتفاق چیز خاصی که دیگران نگفته باشند، ندارم. البته انتظار این حادثه می‌رفت، چون برخورد ایشان با منافقین بسیار شفاف و صریح بود و لذا بدیهی است که منافقین از ایشان کینه داشتند. یادمان هست در یکی از سخنرانی‌هایشان گفته بودند منافقین مثل کک هستند! کک موجود حقیر و کوچکی است، ولی به شدت آزاردهنده است. استفاده از این تعبیر خیلی آنها را تحقیر کرد و واقعا هم آنها نشان دادند که همین‌طور هستند. طبیعی است که منافقین می‌خواستند ایشان را از سر راه بردارند و حضورشان را برای خود مانع بزرگی می‌دیدند، چون حضور ایشان باعث شد که آنها نتوانند در مناطق جنوب شرق اغتشاش به وجود آورند. شهادت ایشان برای مردم خیلی سخت بود، ولی وقتی مرحوم آیت‌الله خاتمی آمدند، مردم آرامش پیدا کردند، چون ایشان هم بسیار مرد اخلاقی و بزرگواری بودند و رفتار بسیار نرم و خوبی با عموم مردم داشتند. اولین بار در سال ۵۶ که به اتفاق عده‌ای دانشجو برای دیدار از ایشان به اردکان رفیقیم، ایشان برای تک تک ما پستی گذاشتند و خودشان روبروی ما نشستند که واقعا برای ما غیرمنتظره بود که مردی که کهنسال و با عنوان آیت‌الله با چند جوان این‌طور رفتار کنند. تنها چیزی که بعد از شهادت شهید صدوقی موجب آرامش مردم یزد شد، حضور ایشان بود.

اگر صحبتی ناگفته مانده، بیان کنید.

شهید صدوقی نسبت به همه مسائل اجتماعی حساس بودند که نمونه‌ای را عرض می‌کنم. در جریان انقلاب، کارگران شرکت نفت اطلاعیه دادند و اعصاب کردند و دائماً هم در رسانه‌ها عنوان می‌شد که کارگران شریف صنعت نفت به سر کار برگشته‌اند و توی دل آنها تری را که از مسجد سلیمان و آبادان به شهرهای دیگر رفته بودند، خالی می‌کردند که آیا این حرف درست است یا نه. بعضی‌ها تصمیم گرفتند از اعصاب کارگران نفت حمایت کنند و مثلاً تواتیر اطلاعیه داد که در ساعت پنخس اخبار تلویزیون،

برق کشور را قطع می‌کند. این اطلاعیه عملی شد. من خودم در آن زمان در اداره برق کار می‌کردم. اولین شنبی که خاموشی شد، خیلی اثر کرد. در آن زمان اداره برق و تواتیر که نیروگاه یزد دستشان بود آمدند سراغ من که در ارتباط با این اطلاعیه می‌خواهی چه کار کنی. رئیس اداره برق به مرخصی رفته و مرا جای خودش گذاشته بود. اگر اداره برق، قطع نمی‌کرد، بخشی از شهر روشن می‌ماند. من گفتم باید با آقای صدوقی مشورت کنم. یکی از تواتیرها گفت: «اگر ایشان گفتند نه، چه کنیم؟» گفتم: «اگر قانع ششوند، نه نمی‌گویند، ولی اگر بگویند، حتماً اطاعت می‌کنیم.» قرار شد به اتفاق نزد ایشان برویم. رفیقیم و دیدیم آقای صدوقی به تهران رفته‌اند. دامادشان، آقای مناقب، تلفن زدند و گفتند که اینها چنین مسئله‌ای دارند. ایشان جمله جالبی گفته بودند که: «چون برق از خانه شاه تا خانه موش هست، قطع آن این حسن را دارد که همه مطلع می‌شوند و اگر این به عنوان اعصاب باشد، خیلی تأثیرگذار است.»

در مسائل اجتماعی تا این حد اطلاع و حضور داشتند. قرار بود فرانسوی‌ها در یزد نیروگاه بزنند، منتهی به دلیل مسائل انقلاب در اواخر سال ۵۶ تصمیم گرفتند بروند. قرار بود نیروگاه تا تابستان سال بعد تمام شود که اگر نمی‌شد دچار زحمت می‌شدیم. موضوع را به شهید صدوقی گفتم. ایشان گفتند: «متنی از قول من بنویسید که ما از شما مراقبت می‌کنیم و هیچ خطری متوجه شما نیست و کارتان را ادامه بدهید.» متن فارسی تهیه شد، ایشان خواندند و امضا کردند. بعد هم دادیم متن را ترجمه کردند و متن ترجمه شده هم به امضای شهید صدوقی رسید و من و مهندس دوست حسینی متن را به هتل محل اقامت آنها بردیم



و برایشان خواندیم که بسیار خوشحال شدند. ایشان به مسائل عمومی مردم و مسائل عمرانی هم توجه و هم علاقه داشتند و کارهای فراوانی را انجام دادند، از جمله بنیاد صدوق در یزد برای طلبه‌ها. ایشان بهترین مشاورین را در زمینه‌های مختلف به کار می‌گرفتند، به طوری که حتی برای طلاب استخبر و آمفی تئاتر هم در نظر گرفته شد، در حالی که چنین چیزی قبلاً برای طلاب رسم نبود. یادمان هست که اوایل انقلاب وقتی به دیدار امام رفتند، در سخنرانی‌ای گفتند: «خوب است که امام جانی تشریف داشته باشند که مردم بتوانند در گروه‌های ده هزار نفری به دیدن ایشان بیایند.» خیلی به مسائل عمرانی و ساخت و ساز و حل مسائل مردم توجه داشتند.